

# مقدمه های استاد شهریار بر مجموعه اشعار دیگران

## رضا همراز

نیک می دانیم که استاد شهریار در خواندن اشعار و متون سلیقه ای ساده نداشتند و مشکل پسند بودند . شاید احدي حتی از نزدیکترین دوستان و یاران استاد اجل ، شهریار ملک سخن ده مقدمه مشاهده نکرده و ندیده اند . و یا تا به حال باقی نمانده است . متسفانه کل این مقدمه ها تا به حال در یک جا تدوین نگردیده اند . راقم بهتر دید که آنها را طی این یادداشت برای علاقمندان استاد شهریار تقدیم بدارد که مطمئناً چند تای آنها برای خیلی ها تازه گی دارد . به نظر می رسد استاد شهریار در این مقدمه ها به اصطلاح سیاست به خرج داده و آن اشعاری که مقبول طبع شان بود تقریباً به تفصیل نوشته اند ولی آنها یعنی که از اهمیت زیادی برخوردار نبوده و ای بسا یکی دو تا از اشعار یا قطعات کتاب را دیده و پسندیده اند به چند سطر کفايت نموده بودند . جالب است که استاد شهریار دو نوشته از مقدمه های خود را به زبان ترکی نوشته اند . شاید این دو متن اولین و آخرین نثار استاد به زبان مادری اش باشد! در تدوین این مقدمه ها اساساً چند مأخذ مورد استفاده واقع گردیده که در انتهای نوشتار آمده است.

### مقدمه استاد برای کتاب « یک قطره اشگ بر گذشته » اثر ایرج مستوفی « زردشت »

زردشت ، از شura و ناثران معاصر می باشند که متسفانه شرح حالی از وی در دست راقم نیست . از ایشان کتابهای « خوناب » و « رنج جوانی » قبلاً منتشر گردیده بود . آقای مستوفی مدتی نیز گوینده برنامه های ادبی رادیو تبریز بودند . آن زمان علی الظاهر به حضور استاد شهریار نیز آمد و شد داشتند . و گویا طرح دوستی با استاد ریخته بودند . شهریار ملک ادب مقدمه ای موجز برای کتاب یاد شده آقای مستوفی نوشته بودند که ذیلاً تقدیم می گردد . این یادداشت استاد یکی از ناشناخته های شهریار می باشد که به اتفاق می خوانیم .

اینکه زندگی این جهان افسانه و خواب و خیالی بیش نیست، قولی است که جملکی بر آنند. هر کسی این نکته را زودتر دریافت و منظور نظر داشت به خوشبختی نزدیکتر است. زیرا روی همین ویرانه های آمال و ارزوست که باید جهان جاویدان ساخته شود.

اگر دنیا را با این عینک منفی بتوانیم به بینیم آنوقت همین دنیا ناگهان یک لوح مثبت عبرت و یک کتاب بسیار سودمند خواهد بود.

دین میگوید: دنیا را دکان و سرمایه قرار دهید و سود آخرت را از آن بخواهید. بنابر این در ناکامیها و دلشگستکیها خرسند و صبور باشید (که سودهاست در این بی سریو سامانی)

تبریز - مهر ماه ۱۳۴

سید محمد حسین شهریار

اوستاد شهریارین آی ساوالان کیتابینا یازدیغی اون سوز  
اینديه قدر چوخ شاعرلر ( حيدربابايه سلام ) منظومه سينه نظيره يازوبلاز . يوزدن متجاوز . بونلاردان بير تئجه  
سی ياخشی و بير ازی چوخ ياخشیدير . اما هنوز شاهکار درجه سينه چاتان يوخدور . از جمله بو منظومه دير که  
آدى ( آی ساوالان ) دير .

بو منظومه نون ايکينجي جلدی و آيرى قوشمالار که بو کتابدا چاپ اولور بيزيم جوان شاعيريميز ( مغان اوغلی )  
نون اثرى آدى بختيار ، خانواده سی ( عليمرادی ) دير .

مغانون مرکزی ( پارس آباد ) شهرينه ياخين ( فيروز آباد ) کندينده ۱۳۴۰ سنه شمسی ده دوغولوب طبيعتده  
گوز آچوب و طبيعتده تربيه اولوب . بو طبيعتده بولونماخ ئوزى شاعر ايچين بير بیوک توفيق دير . خلقتاً و فطرتاً

شاعیر دیر . اشعارینون بیر آزی متوسط ، بیر چوختی یاخشی و بیر آزی چوختی یاخشی دیر . اما از نظر صنعت شعری گرک هله ایشلسوون .

صنعت شعر بیر ظریف و لطیف صنعتدیر که سرشار استعداد اولونان صونرادا اقلًا ایگیرمی و اکثراً قیرخ ایل تمرين و ممارست ایستیر .

من بو شاعرین آتیه سینه چوخت امیدیم وار . مخصوصاً اگر انشا ... تزکیه نفسه ده توفیق تاپا ، بئله که الحمد ... زمان دا مساعد دیر ، ممکن دیر کلاس فوق طبیعت یا عرفانه ده چاتوب و شاهکار جاویدان یاراتماگادا موفق اولسون . انشا ... تعالی . داها عرضیم یوخ .

پیروزی نهائی اسلام و سلامت امام بزرگوار و ظهور مهدی عجل ... فرجه دامت امام و صلحاء و شهدانون علّو درجاتین همیشه لیک تمنی و مسئلت و آرزو ائدیرم . والسلام عليکم و رحمة الله ... وبرکاته

تبریز - ششم دیماه ۱۳۶۲ شمسی

سید محمد حسین شهریار

مقدمه ای بر مجموعه شعر سیاه مشق

هوشنگ ابتهاج که بیشتر با نام سایه مشهور گردیده یکی از غزل سرایان نامدار و کهن‌سال معاصر می‌باشد که بارها دفترهایی از اشعارش در منظرها و خلعت‌های متنوعی منتشر گردیده است . یکی دو سال قبل نیز خاطرات این شاعر پیشکسوت منتشر و با استقبال خوانندگان مواجه گردید . سایه یکی از دوستداران استاد شهریار می‌باشد که بارها به حضورش نیز رسیده است . استاد شهریار نیز ارادت خاصی به این شاعر داشت .

استاد بر سیاه مشق شاعر موصوف این چنین مقدمه نوشته بودند :

اشعار تغزلی که فرنگیها لیریک می گویند آنها بیان می کنند ، نوع شعر خواه غزل باشد ، خواه چیزهای دیگر ، عشق هم خواه ابتدایی یا مجازی باشد ، خواه متوسط یا عشق طبیعت و خواه عشق عالی و یا عرفانی .

بهترین اشعار تغزلی در همین نوع معروف است که آن را غزل می گویند . احساسات شاعر در غزل بسیار خلاصه و چکیده است ، احساسات مختلفی که مثل اصوات یک سمفونی درهم دویده از مجموع آنها یک تابلوی مبهم ولی بسیار موثر از حالت شاعر به خواننده عرضه می شود .

غزل از جهت بیان گنگ و کش دار خود که با موسیقی قرابت داشته ، از قدیم به عنوان زبان و ترجمان موسیقی انتخاب شده و جای عجیبی در دلهای ما برای خود باز کرده است . غزل نمایشگر حالت شاعریست عاشق . حقش است که اغلب آشفته باشد ! اگر ایيات غزل زیاد با هم تناسب نداشته باشند ، افکار طبیعی عاشق و حتی هر انسانی هم ، زیاد از یک صنف و در یک صفحه قرار نگرفته .

شاهد شعر در غزل بسیار ظریف و خوش پوش و آداب دان است . غزل کلمات و ترکیبات را به این آسانیها استخدام نمی کند . غزل برای ما فراموش شدنی نیست . مرغ اندیشه ما به همه صورتهای شعر سری می زند و عشقی می بازد، ولی همیشه بازگشتش به سوی غزل است (کاندر آن دایره سرگشته پابرجا بود) چون بیان غزل مثل موسیقی مبهم و منطبق با بسیاری از احساسات مردم است.

غزل سرمشق‌های شاهکار و شگرفی مثل غزلهای سعدی و حافظ در دست دارد و آنها را گاهی تنها و گاهی به دستیاری موسیقی بلند کرده جلو چشم همه مردم این مملکت قرار داده است. هر غزل بیچاره ای که امروز بخواهد عرض اندام کند ناچار باید با این سرمشقها روبرو شده از تنگنای این مقایسه بگذرد، و چه غزلی باشد که زرق و برقش را به عرق خجلت فرو نشوید!

هفتصد سال است که نه تنها رکود این سرمشقها نشکسته، بلکه جز چند غزل از چند شاعر معدود، حتی نتوانسته به آنها نزدیک هم بشود.

علت اصلی اینست که غزل سعدی و حافظ با تجهیزات کاملی که داشته در استخدام عشق عالی بوده و از منبع الهام می‌گرفته این عشق عالی که اغلب قابل فهم ما نیست در زیباترین صورت عشق مجاز هم جلوه کرده که قابل فهم ما هست و چنین توفیقی از نوادر می‌تواند باشد.

دیگر اینکه وجود اصیل شعر ابتداء حالت شعر است، موجی است که از روحیه شاعر جدا شده پس از تبدیل شدن به معانی کل (موضوع) و تقسیم به معانی جزء بالاخره در الفاظ حلول می‌کند.

لفظ، آلیازی است که پیکره ظاهري شعر را ساخته و او را مرئی و قابل درک می‌سازد. این آلیاز در دست سعدی و حافظ اگر مثلًاً ورشوی نوربلین بوده امروز در دست ما حلبی و مقواست. ناچار شاهد شعر ما زیبا هم که باشد در این لباس پرچین و چروک از شکوهش کاسته می‌شود. لفظ که سر در کاخ شعر و سیمای بیرونی اوست باید خیلی باشکوه و شسته رفته باشد.

اکثر مردم از شعر همین ظواهر را می‌بینند و به حالت شعر نمی‌رسند. غزل از نظر عزت و اعتلایی که داشته، هر کس از شاعر و متشاعر در این راه دلی به دریا زده و در نتیجه، کار ابتدال را به جایی رسانیده اند که امروز شایسته است لاقل عنوان غزل از روی این نوع مظلوم شعر برداشته شود. اما اگر صحنه نمایشگاه عالی ادبیات ما به هر هنر پیشه‌ای اجازه جولان ندهد، زهی افتخار ملیت کهن و برومند ما! میزان هنر ما باید بالا برود، شکوه و قوانین پشنیان را چرا به هم بزنیم؟ و مثل یک ملت نوزاد مجبور باشیم همه چیزمان را از نو شروع کنیم! در اینجا، این نظریه پیش می‌آید: چون نمی‌توانیم غزل شاهکار به وجود بیاوریم، یا چون غزل به حد کمال رسیده و به قول سعدی «به حدیث من و حسن تو نیفزاید کس ...»، یا چون نوع تازه تری در شعر پیدا شده، پس از غزل مستغنى هستیم و دیگر غزل نباید ساخته شود!

اما این نظریه صحیح نیست، زیرا:

اولاً: هر چیزیا شرایط مخصوص خودش به وجود می‌آید و ناچارست که به وجود بباید. شرایط غزل اگر نزد عده ای نباشد ممکن است نزد عده دیگر باشد. وقتی ایجاب هست ایجاد هم هست. تا احساسات شاعر چه باشد و چه قالبی را به تناسب خود انتخاب کند. غزل را به عشاوق واقعی باید گذاشت.

عشق وقتوی واقعیت دارد که اگر هم در مراحل ابتدایی است نامزد مراتب عالی هم باشد. اگر در این دوره نشد، در ادوار بعدی.

ثانیاً: غزلی که به حد کمال رسیده، غزل سعدی و حافظ و مال قرن هفتم است. ما اگر خودمان را از آنها منقطع کنیم چنین ارثیه‌ای نداریم و غزلی که به حد کمال رسیده مال ما نیست.

ثالثاً: انواع تازه شعر که شعر آزاد و شعر کوتاه بلند یا جمع بین هر دو باشد، در عین اینکه به عقیده بندۀ بسیار لازم و بجا و زائیده احتیاج است چیزی نیست که ما را از نوع غزل بی نیاز کند، هر نوع شعر برای بیان یک نوع احساسات متناسب یا خودش است. مثل پارچه که هر کدام نسبت به قواره و شکل و رنگ و غیره برای یک نوع لباس متناسب است.

این انواع تازه شعر را البته به صورت امروز می‌شود تازه گفت، اما ریشه قدیمی دارد. آزادی در مصروع‌ها، که در غزل و قصیده هم غیر از مطلع تمام مصروع‌های اول آزادست. آزاد و کوتاه بلند با هم ترکیبی می‌شود از مستزاد و بحر طویل چون در قدیم بوده و اسم هم داشته حالا از نظر صورت خیلی تازگی ندارد. می‌توان گفت که اینها در سابق سیرشان متوقف مانده و امروز از نظر احتیاج سیر تکاملی خود را شروع کرده‌اند. ( حقاً آقای نیما شاعر متجدد ما که در سی سال قبل با ساختن افسانه عشق طبیعت و یک نوع فانتزی و تخیل به ما آموخت، در تجدید و ابداع این انواع هم حق بسزایی بر ادبیات فارسی دارد).

تازگی واقعی این نوع شعرها در نوع احساساتی است که باید به این قالبها ریخته بشوند. امروز به واسطه ارتباط ملل با هم احساسات ملتها نیز به هم نزدیک و مشابه شده. ما هم گاهی احساساتی پیدا می‌کنیم که سابق به این کیفیت نبود. گاهی برای بهتر نشان دادن یک احساس کوچک مجبور می‌شویم یک تابلو از سخنی ساده تر و طبیعی تر بسازیم که در آن تابلو علاوه بر هدف اصلی که باید واضح تر و پر رنگ تر باشد، اطراف و جوانبی هم ولو خیلی مات و کم رنگ نشان بدھیم که در قصه پردازی سابق به این شیوه نبود. اینجا طبعاً مکتب رومانتیک را با همین اسم فرنگی باید بپذیریم که جایش در ادبیات ما خالی بود. وارد این مکتب که شدیم لزوم این قالبها تازه شعر هم کاملاً احساس می‌شود.

گاهی بر عکس احساسات مابزرگ و عمیق و بیان آن مستلزم یکقصه بالبلندی میشود که از قصه های کوچک تشکیل شده، اگر بخواهیم مثلادر قالب مثنوی بیان کنیم، «مثنوی هفتادمن کاغذشود» اینجا اقتضای ذوق و سلیقه این است که هر مطلبی را خیلی با احاطه و اشاره و با حذف خیلی از ادوات و روابط بیان کنیم، به شرطی که باقی مطالب خود به خود در ذهن خواننده بیدار شود، مثل قطعه‌ی ای وای مادرم که بنده ساخته‌ام. حالا چه مکتب کلاسیک باشد، چه روماتیک. در این مورد هم مناسبترین قالب شعر همین انواع تازه است. هر چه انواع شعر زیادتر باشد کار بیان احساسات شاعر آسان‌تر، ولی کار سلیقه شاعر در انتخاب انواع مشکلتر می‌شود. در هر صورت هیچ نوع شعری نیست که ذوق مردم را از غزل مستغنی کند بنابراین غزل به اعتبار و ارزش خود هست و همچنان خواهد بود.

قضاؤت در ارزش یک غزل باید با در نظر گرفتن نکات زیر باشد.

- ۱- شرط اصلی شعر بودن است
- ۲- عشق باید خودش را بنمایاند.
- ۳- شخصیت غزل که خود را ممتاز کرده زمان خود را تا حدی نشان بدهد و این مزیت بسیار نادر اتفاق می‌افتد.
- ۴- سلیقه انتخاب وزن و قافیه به تناسب موضوع شرط است.
- ۵- ساختمان صورت از نظر به جا نشستن کلمات و توافق حروف و استحکام و ظرافت جمله‌ها.

حق مطلب بیش از اینهاست، ولی فعلأً در موقع و فرصت آن سخاوت نیست این عقیده بنده است، ولی در صحت آنها اصرار و لجاجی نیست، و اشتباه هم قابل برگشت است.

جناب آقای سلیمان امینی که اینک مجموعه ئی از اشعار اخلاقی و مذهبی ایشان زیب این صفحات می شود از جمله شعرای هستند که بنده این واخر در تبریز افتخار دوستیشان را پیدا کرده ام.

ایشان علاوه بر جنبه ادبی و هنری که نزد سایر شعرای تبریز هم است. مختصات و مشخصاتی دارند که موجب تحکیم پیوند دوستی ما بوده و مرا ملزم می کرده که حتی در موقع کسالت هم از انس و الفت ایشان توانم سرباز بزنم :

۱- سادگی و بی پیرایگی فوق العاده ایشان مخصوصاً اخلاق و لبه‌ی دهاتی که او را فرزند وفادار طبیعت معرفی می کند.

۲- جنبه ایمان . مخصوصاً وارد بودن ایشان در نکات آیات قرآن مجید و اطلاع از اخبار و احادیث که از این حیث هم برادر ایمانی و بهترین مونس هم بوده و می توانستیم از مصاحبته هم لذت ببریم .

۳- جنبه فقر ایشان که مثل من دستشان از مال دنیا تهی است حتی یکبار هم اخیراً رشته باریک معیشتیشان به کلی گسیخته شده و مدت‌ها مجبور شدیم به این در و آن در بزئیم تا خداوند سبب دیگری ساخت. البته این هم از مواردیست که دوستان صمیمی را به هم نزدیکتر می کند. اینها بودند موجباتی که رشته الفت ما را محکمتر ساخته اند حالا که بنا شده بنده چند سطری به عنوان مقدمه برای کتابچه ایشان بنویسم تصدیق می فرمائید که اینهمه حق دوستی را کنار گذاردن و کاملاً بیطرفانه قضاوت کردن به طوری که احساسات هیچگونه اخلالی نکند صفتی اولیائی و کاری بس مشکل است ولی از آنجا که نه بنده خلاف حق و حقیقت چیزی می توانم بنویسم و نه خود ایشان گزافه گوئی را بخصوص از بنده قبول می کنم ناگزیرم در این باره هم صحیح و صریح اظهار عقیده بکنم و به واسطه ضيق وقت و فرصت این اظهار عقیده خیلی مختصر و مفید هم باشد:

اگر برای شعر سه جزء یا سه رکن به شرح زیرین قائل بشویم

۱- روح شعر (جنبه ذوق و حال و احساسات است که بدون آن شعر ما کلام منظومی بیش نیست)

-۲ جنبه صنعتی شعر (رسا بودن لفظ و معنی که به فصاحت و بلاغت تعبیر می‌شود)

-۳ پایه و کلاس شعر (منظور موضوع و مطلب است که آیا هزل و هجو و اغوا کننده باشد یا بیان احساسی از

عشق مجازی یا اجتماعی و اخلاقی و یا بالاخره عرفانی و روحانی)

و اگر برای هر کدام از این سه جزء شعر، پنج جور نمره بدھیم یعنی پنج درجه به شرح زیر قائل باشیم:

پائین-متوسط-خوب-خیلی خوب-نبع.

در اینصورت قضاؤت بنده درباره اشعار آقای امینی عجالتاً به شرح زیر می‌تواند باشد:

روح شعر - متوسط

صنعت شعر - خوب

پایه و کلاس شعر - خیلی خوب

اینجا از ذکر یک نکته هم ناگزیرم: خواننده عزیز مسبوق هستند که در ادبیات عرب یکی از نقصانش شعری را به نام (عجمه) یاد کرده اند. شعرائی که اصلاً عرب نبوده و به زبان عربی شعر گفته اند بعضًا در آثارشان این نقیصه است البته این موضوع در مورد هر زبانی می‌تواند مصدق داشته باشد شعرائی هم که زبان مادریشان فارسی نبوده تا وقتیکه اقلًا نصف عمرشان را در میان فارسی زبانان به سر نبرده باشند و اصطلاحات و تعبیرات رایج عصری زبان فارسی در ذهنشان کاملاً ملکه نشده باشد در اشعارشان عجمه است مگر اینکه عین جملات خواننده یا شنونده خود را بخواهند تکرار کنند که در آنصورت هم شعر کمتر می‌تواند لطف و اصالتش داشته باشد این نقیصه در اشعار فارسی اغلب شعرای تبریز ما هم ناچار است ولی هر چه هست یک نقیصه عمومی است حتی در آثار مرحوم حجه الاسلام نیّر هم که از فحول اساتید و حقاً شاعری فوق العاده قوی است بعضًا به چشم می‌خورد روی این اصل شاعری که بایستی نابغه بشود. شاعری خیلی خوب شده است (طبق فهرست بالا)

اما جناب آقای امینی به واسطه نرمی و نعومت روحی و اخلاقی، و دستگاه گیرنده حساسی که دارند به این نقیصه پی برده و روز به روز در صدد اصلاح آثار خود هستند بنده شاهد و ناظرم که ایشان در مصحابات ادبی

به هر نقطه ئی برخورده اند به سرعت اخذ و در آثار بعدی منعکس ساخته اند. با این ترتیب امید است که روز به روز قدرت بیان و ازادی منطق فارسی ایشان رو به فزونی و هر نقیصه ئی که داشته باشند رو به کاهش برود. در خاتمه توفیق ایشان و همه دوستان را از درگاه خدای علیم و علام به دعا خواستارم.

تبریز مهر ماه ۳۸ سید محمد حسین شهریار

#### مقدمه استاد شهریار بر مجموعه «عینالی جان»

حیدربابایا چوقلار نظیره یازیبلار که چوقلاریندان حظ ایله میشم . اما عزیز شاگردیم اقای علیرضا - پور بزرگ ( وافی ) بو منظومه سین کی او خودی حقاً من هاموسوندان آرتیق حظ ائیله دیم . مخصوصاً که بیزیم ئوز لهجه میزده دیر که من آرتیق اونا علاقه مندم ، و ینه بونا خاطر که بوردا آفرین فداکار جوانلار ، صمد [بیرنگی] کیمی [علیرضا نابدل] اوختای کیمی لر یاداولوبلار که بیز معمرلر اونلاریلان چوق آشنا اولمامیشیدیق .  
بودور که عزیز وافینون توفیقینی تمام ایستمکله آللاهیمدان مسئلت ائدیرم .

تبریز - فروردین / ۱۳۶۱ . سید محمد حسین شهریار

#### مقدمه بر دیوان صحاف تبریزی

در چندین ملاقات اوّل که افتخار زیارت آقای صحاف را پیدا کرده و از آثارشان برخوردار گشتم ، ایشان را نود درصد شاعر و مخصوصاً شاعری ظریف و بذله گو یافتم ، بالاخص در آثاری که به زبان محلی سروده بودند خیلی قوى و بلکه اشعر شعرای زنده فعلی تبریز دیدم .

اما خیال می کردم شعر ایشان بتواند خواننده خود را بخنداند و تنها از این راه است که می تواند عقده ئی از دلها باز کند ، این بود که وقتی دوست دانشمندم جناب آقای کارنگ این کتاب را جهت نوشتن مختصراً به عنوان

مقدمه نزد بنده آوردنده ، از تقاضای ایشان کمی ناراحت شدم ، زیرا بنده به طوری که در مقدمه جلد سوم دیوان خودم نیز نوشته ام از مرحله ( هنر برای هنر ) گذشته و هنر را در استخدام مقاصد و مباحثت عالی تری می خواهم . تنها ترضیه خاطری که به گمان خود داشتم این بود که در شاعر بودن ایشان جای تردیدی نبود . اما از کجا که مندرجات این کتاب هم همه شعر باشند و نظیر آنها باشند که قبلًا از خودشان شنیده بودم ؟

کتاب را باز کردم و به اولین قطعه ئی که برخوردم و شروع کردم به خواندن ، قطرات اشگم بی اختیار به روی کتاب چکیدن گرفت ، یعنی پیش از آنکه تعقل و تفکر من مجال قضاؤت پیدا کنند ، قطرات اشگ که خود چکیده احساسات من بود به مقام فضل و هنر ایشان اعتراف کرد ، البته باید هم چنین باشد . معیار و میزان هنر در درجه اول احساسات است لاغیر . معلوم شد که آن بذله گوئی ها برای خوش داشتن وقت دوستان بود - و گرنه برای خود و تنهائی خود دل سوخته ئی دارد این دیگر از ... اولیائی است اینجاست که یکمرتبه مقام هنری مولف در نظر من به سرعت سراسام آوری بالا رفت ، زیرا خنده که از دل برآید اگر صفت پایداری باشد ناشی از غفلت و از روی طبع نیز در ردیف مختصات دوره کودکی و شباب است ، نزد پیران کامل خنده به آن معنی وجود ندارد . گوینکه این غفلت هم یکی از شرایط و لوازم زندگی است و برای اینست که پختگی و کمال بشر ، تدریجی و بر اثر تحّول و اساسی بوده ، تا از عکس العملهای شدیدی که دفعه بیدار شدن در بر دارد معافیت و مصونیت داشته باشد . اما هر چه باشد بالاخره غفلت است و غفلت هم چیزی خوبی نیست . چه بهتر که انسان از وادی خواب و غفلت گذشته و به سر منزل بیداری رسیده باشد تا به جای برق خنده غفلت ، گوهر اشک تنّبه بر چهره اش بدرخشد .

عکس العمل شدید بیداری گفتم یادم از یک قصه حضرت موسی (ع) آمد : می کویند قوم از حضرت خواستند دعا کند تا خداوند غفلت و نسیان را از آنها بگیرد . وقتی حضرت این دعا کرد و قبول شد ، از طور که برگشت شهر را خالی دید . همه بیرون شهر رفته بودند و هر کدام قبری برای خود کنده و مشغول گریه و زاری بودند که خدایا گناهان ما ببخشن و جان ما بگیر . با این ترتیب کار توبه ها با خدا قبول بود که قبول بشود یا نشود اما مرگ حتمی که بر اثر گرسنگی و تشنگی باشد در کمین آنها خفته بود و این قصد جان خود کردن و گناهی عظیم بود ، تو به کجا و گناه به این بزرگی کجا ! چون حضرت موسی علیه السلام صورت حال از اینگونه و قوم خود را در

ضلال مبین دید و این راهی بر خلاف مصالح خلق و مخالف حکمت خالق بود با عجله تمام به طور برآمده و دست به دعا برداشت که خدایا غفلت و نسیان را بر این قوم اعاده فرمای . زیرا توبه باید توام با عمل عبارت از مجادله با هوای نفس است که غفلت و نسیان هم از عوامل و لوازم اوست . هبوط ارواح ما در جهان خاکی برای برآمدن با امتحان الهی است و امتحان بی وجود هوای نفس ، موضوع و معنائی نخواهد داشت . به علاوه ما تنها خودمان که نیستیم باید ذریاتی هم که در اصلاح ما هستند به دنیا بیایند و به نوبه خود با این ابتلا به امتحان دست و پنجه نرم کنند تا سلسله بنی آدم...

آری اکسیر غم و گوهر اشگ است که می تواند نوید بیداری و مژده تشخیص دردهای نهانی بشر و فکر چاره خوبی و دارو و درمان انسان باشد و بالاخره اشگ شوق است که انیس و مونس عاشق واصل و انسان کامل است البته نه هر غم و گریه ئی از آن قماش باشد . انسان وقتی توانست که خود و خدا را بشناسد و دانست که از اعلا علیین به اسفل سافلین هبوط کرده و تازه در صورت پیدا کردن کیمیای توفیق و درک مغاهیم قرآنی و سیر و سلوک ارتقائی و فائق آمدن در مبارزه با شیطان از چه هفتخوانها و منازل وحشتناکی باید بگذرد ، آن وقت است که این غم و گریه به سراغ وقت آدمی می آیند .

سوز و حال این شعر مولانا هم آن وقت قابل درک است که می فرماید :

گریه بر هر درد بی درمان دواست

چشم گریان چشمہ فیض خداست

متاسفانه یاد زهر آگینی از ایام غفلت خود دارم که این شعر را مسخره می کردم ( بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا ) باری من به آن یک قطعه قناعت نکرده و قطعات و قصائد متعدد و متنوعی را از این کتاب خواندم انصافاً همه را یکدست ، از دل برآمده و دلنشین دیدم . بالاتر از همه چشمبهائی گریان و چشمہ هائی از آن قبیل اشگها که گفتم در خلال کلمات و سطور این کتاب ساری و جاری یافتم که روح با صفاتی خواننده می تواند همراه آن جوی ها و چشمہ ها راهی به دریای ابدیت باز کند .

اگر به ندرت نقیصه ئی هم به چشم بخورد مربوط به صنعت و فن شعر سازی است نه روح و حقیقت شعر.

#### منابع ، مأخذ و توضیحات :

۱- یک قطره اشک بر گذشته ، ایرج مستوفی « زردشت » / بنگاه کتابفروشی بادامچی ، چاپ و گراور شاعر ،

چاپ دوم ۴۳ - تبریز

۲- گلهای خودرو / سلیمان امینی / مقدمه: استاد شهریار و استاد یحیی شیدا - تبریز ۱۳۴۸ - مطبعه مهد آزادی

۳- به همین سادگی وزیبایی، علیزاده، جمشید. نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۴

۴- آی ساوالان ، موغان اوغلو ، ۱۳۶۲

۵- مرحوم سلیمان امینی در سال ۱۳۰۱ شمسی در یکی از قراء سراب به نام خاکی از پدری عالم به نام « ملا جواد امین العلماء » دیده به هستی گشود . معلومات ابتدایی را از پدر دانشمند خود آموخت . پس از رحلت پدرش

مجبور به کوچ از زادگاهش شده و در تبریز محل اقامت افکنده ، تا آخرین روزهای حیات خود در این شهر

ماندگار گردید . مرحوم امینی اشعار سیاسی - اجتماعی خود را در « روزنامه آذربایجان » ، ارگان فرقه دمکرات

آذربایجان یا وطن یولوندا و آذر منطبعه زنجان انتشار می داد . پس از به خون نشستن فرقه ، مدتی از دیده ها

پنهان گردید . سپس کارهای ادبی خود را از سر گرفت . گفتنی است امینی در ۱۹ سالگی به تشکیل زندگی

مشترک پرداخت که حاصل این زندگی مشترک ۵ دختر و ۳ پسر بود . این شاعر معاصر در روز سه شنبه ، پنجم

اسفند ماه ۱۳۵۴ داعی حق را لیک و در قبرستان مارالان به خاک سپرده می شود . از مرحوم امینی تا کنون سه

دفتر شعر به قرار زیر منتشر گردیده ولی اشعار وطنی وی هنوز در محقق می باشند . ۱- دیوان امینی تبریز به

کوشش استاد علی نظمی تبریزی ۲- گلهای خودرو با مقدمه مرحومین استاد شهریار و استاد یحیی شیدا ۳-

اشگ خون ، شامل مراتی شاعر . استاد شهریار علاقه خاصی به شادروان امینی داشت . این موضوع در نامه ای

که به زنده نام استاد یحیی شیدا نوشته بود کاملاً مشهود است . ذیلاً همان نامه را تقدیم می نمائیم : « شیدا

جان عزیزم قربانت گردم انشاء الله که سال نو برای همه دنیا خاصه برای ما ملت مظلوم آذربایجان سال فیروزمندی باشد. از خبر فوت دوست صدیق و هنرمندمان سلیمان - امینی باندازه ئی متالم که دردهای بی درمان خودم را فراموش کردم از وضع معاش زن بچه او هم فوق العاده دلواپس خواهش میکنم وضع آنها را برای من بنویسید اولادش چند نفرند آیا پسر نسبتا بزرگتری دارد که دنبال کسب و صنعتی برود و کمکی برای خانواده اش باشد یا نه همینطور حقوق امینی را خواهند داد و یا نه آدرس صحیح منزلشان را هم خواهشمندم مرقوم فرمائید.

انشاء الله که انجمنتان دایر است و گاهی دور هم جمع میشوند که هر چه باشد باز نسبتا مغتنم است دلم برای شعر خواندن دوست عزیزم علی آقا حریرچی هم با آن لحن مردانه اش تنگ شده است دگر برای دوستان ممکن بود از یکشب انجمن که همه تان حرف زده و شعری خوانده باشید نواری پر کرده و برای من بفرستید که گاهی غم تنهایی را بدان تسکین دهم.

همه دوستان را یگان یگان بعرض سلام مخصوص حضرت والد دولتشاهی را که از دل و جان دست و رویوسم. قدر ایشان را بدانید که حقیقته از افراد دلسوز و فداکار آذربایجان هستند وقتی که شنفتم ایشان از فرهنگ و هنر کنار رفته اند بسیار متناسف شدم. پست فرهنگ و هنر بقول خواجه (جامه ئی بود که بر قامت او دوخته بود) امیدوارم وضعی پیش بیاید که ایشان به سر کار خودشان برگردند. باری شیدا جان ، طفلک امینی در تبریز که بودم مقداری کتاب برای من خریده بود که از آن بابت دویست تومان از من طلبکار بود. آن مبلغ را در جوف همین پاکت گذاشتم مستعدیم لطفا قبول ذمت فرموده با دست خود به خانم ایشان (ستاره خانم) عرض سلام و تسلیت بی نهایت بنده را که ابلاغ میکنید ، تسلیم فرمائید

- قربانت سید محمد حسین شهریار «

زنده یاد امینی چنانکه مذکور گردید اشعار وطنی زیاد داشت که جهت خالی نبودن عریضه به یکی از آنها بسنده می شود .

حکومت ملّی

تقدیر ائدر زمانه بیزیم شانلى ملتى

چون سعى ائدیب دیریلتدى ميللى حوكومتى

ناگە شهامىت ايله قيام ائتدىلر تمام

محوا ئتدىلر خيانى ، عصياني ، رشوتى

ميللى حوكومتى بئيله تفسير ائدر خيال

يعنى تمام خلقين اساسى ، سعادتى

اقدام ائدیب وظيفه سينه ايندى گور نئجه

قورموش صداقت ايله بناي عدالتى

رشوت آلانلارى يئيرير اوز جزايسينا

باخماز كى واردى سابقه سى ياكى شهرتى

فوراً توتوب وجودون ائدر غرق خاك و خون

سايماز كى خلق ايچىنده اونون واردى حورمتى

اقدام ائده رسه، سرقته هر كس بو عصرده

تعيین ائدر او شخصه مجازات سرقتنى

اعدام ائدر عموم جماعت ايچىنده تا

گورسون تمام خلق گوتور سونلار عبرتى

آذر اوغوللارى ياشاسىن افتخار ايله

بیر ایش گوروب له دهرده بى حددى قىمتى

بوردوم جهانه فخر ائده جك قرنلر بويو

ايمدن گونش كىمى چون سىلدى ظلمتى

يوخ طاقتىم دئيه م هامى اوصافين اي وطن

آز وقتتىدە سىاستىنин يوخ نهايتى

سر چشمە حىيات دئمك يئرلى دىير سنه

چون سن دىرىلتىمىسىن يئنى دن روح ملتى

بىر گون قويارلار آد سنه آى آذر اولكە سى

مىن امتياز و حورمت ايلە خلق جنتى

بىر گون «امينى» تك ادبىيات خادمین

آسودە ايلە ير سنه هر نوع خدمتى .

٤- شادرowan حاج حسين جىتى مقام «صحاف تبريزى» از شعرای شيرين زبان تبريز بود كه استاد شهرىار وي را  
تالى حكيم لعلى ، شاعر و پژشك حاذق عصر ناصرى مى دانست . مرحوم صحاف اشعار وطنى و بعضى از غزلیات  
آبدار خود را در روزنامه های فرقه دموکرات آذربایجان منتشر مى کرد . او عضو فعال محفل ادبى « شاعيرلر  
مجلسى » بود و اشعارش در مجموعه آن منتشر و قابل رویت مى باشند . صحاف پس از عمرى خدمت به  
فرهنگ به سال ۱۳۴۷ به مقام بازنىشىتىگى نايىل گردید . اين شاعر فزون مايه به سال ۱۲۹۰ متولد و در دۆم  
شهرىور سال ۱۳۶۴ در زادگاهىش داعى حق را لىيك و در قىرسitan حاج ستارخان رخ بر خاڭ مى گذارد . آثارى  
كە از صحاف تبريز منتشر گردىدە اند بە قرار زير مى باشند : ۱- كواكب المصائب ۲- گلشن شهدا ۳- دھە  
عاشورا ۴- رهروان حقىقت . متاسفانه غزلیات و اشعار اجتماعى اين شاعر بذله گو به انضمام هجوهایش هنوز در

یک جا آفتایی نشده اند . جهت آشنا شدن با روحیه وطنی پروری شاعر به یکی از اشعار ترکی وی کفايت می گردد .

### وطن قوربانییق

عشق او لا عشق ايله آزادلیق سئوه ن بیر ملّته

قويدولار صدق ايله مردانه قدم حریّته

قوت قلب ايله اقدام ائتدیلر بو نھضته

قرنلر ذلت چکن ائللر يئتیشىدى عزته

آذستاندا اولوب ميللى حوكومت برقرار

آذر ائولادى بو گون دونيايىه ائيلر افتخار

اتفاقىلە بو گوندە وئر مشىك بىز ال - الە

اهل آذربايجان اولموش تمامى يك دله

اتحاد ايله بوتون دونيايىه سالليق ولوله

قويماريق بير ده وطن ائولادى دوشسین مشكلله

آلماشىق مختارىت، غملى كونوللر شاد اولوب

شىدلر زنجير استبداد دن آزاد اولوب

بیز مجاهدلر بو گون لازیم دی کی بیر سان وئرە ک

عالمه آزادیخواهله قدرتین اعلان وئرە ک

جان و دلدن حاضیریک میهن يولوندا جان وئرە ک

رحم سیز دشمنلره بیر ده چتىن امکان وئرە ک

حقيميزدن كېچمه رېك تا جاندا جان وار بىر ملا

مرتعج لر قويمارق اولسون بىزه فرمان روا

=+=

قول وئرريک بىز بو مىللى دولته وجدان ايله

حاضیریک محكم اراده بير قوى ايمان ايله

امرينى اجرا ائده ک صدق ايله باش و جان ايله

فخر يميزدى بو مرام اوسته بويانساق قان ايله

راه ميپى ده مجاهد اولماسا گولگۇن كفن

آشكار اولماز جهاندا معنى حب الوطن

=+=

بىز وطن قوربانى يىك يوخدور اولومدن باك ميز

پاك مرام ايستر بو گون دونياده قلب پاك ميز

گلستان اولسون وطن گوللر بىتىرسىن خاك ميز

شاد اولور رهبرلر ايله بو دل غمناک ميز

عاشيقىك روز از لدن مىين ايله رهبره

دوزموشك صبر ائيله ريك دونياده هر مشگل لره

+ = +

هر فدائى قىرمان قدرتلى دير بير هنگ دن

قالماريق هرگىز دالى بىز عرصه گە دە جنگ دن

قاچماريق دشمن نە قدرى اولسا عار و ننگ دن

ائيله مز شىر ژيان وحشت والى پانگ دن

چون قالىب سر مشق دعوا بىز لره سردار دان

ارت دير جئىت فدائى خلقينه سالار دان

= + =

قىرمانلار سرو بوسستان تك دوروب لار صف به صف

ملت و مىين يولوندا الله شىرلر جان به كف

مرتاج لر دسته سين اونلار ائدر تىرىه هدف

مطلقا دونياده اولماز بوندان آرتىق بىر شرف

صفحه ي تارىخه ثبت ائيلر بو وصفى روزگار

تا جهان واردىر قالار بو سعى همت يادىگار .

۷- هوشینگ ابتهاج متخلص به « سایه » از شعرای توانمند معاصر می باشد که چندین جلد شعر و نیز یک جلد خاطرات از ایشان منتشر گردیده است . سایه از دوستان قدیمی و نزدیک استاد شهریار است . این شاعر بزرگ مستغنی از هر نوع تعریف می باشد .

۸- ایرج مستوفی . چنانکه در سطور بالا نیز مذکور گردید متسافانه شرحی از این شاعر به دست راقم نرسید .  
۹- بختیار علیمرادی متخلص به مغان اوغلو یکی از شعرای خطه‌ی سرسبزدشت مغان است . این شاعر در سال ۱۳۴۰ در یکی از روستاهای حوالی مغان به نام « فیروزآباد » دیده به هستی گشود . او در زادگاه خود تحصیل و سپس به امرکشاورزی روی آورده . وی یکی از شعرای ترکی سرا می باشد که مورد توجه استاد شهریار واقع گردیده بود . از مغان اوغلو سه دفتر شعر با نامهای ۱- آی ساوالان ۲- شاعیر اوره بیم ۳- عومرومون آگاجیندان بیرون یارپاق ، تاکنون منتشر گردیده است .

۱۰- از آقای حسن بیگ هادی به جهت ارسال مقدمه استاد شهریار بر مجموعه آقای وافی سپاسگزارم .  
۱۱- سلیمان امینی ، وطنخواه شاعر - مقاله چاپ نشده راقم این سطور رضا همراز  
۱۲- حاج حسین صحاف ، میللی شاعیریمیز - مقاله - رضا همراز [www.rezahamraz.com](http://www.rezahamraz.com)